

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

ملاحظه فرمودید که طبق بیان صاحب **مواقف** محل نزاع بین معتزله و اشاعره در حسن و قبح به معنای کمال و نقص نیست؛ یعنی هم معتزله و هم اشاعره ادراک عقل در کمال و نقص را قبول دارند و هر دو می‌گویند: **العلم حسن و الجهل قبیح** صحیح است و عقل آن را درک می‌کند. همچنین گفتند که حسن و قبح به معنای ملائمت با غرض و منافرت با غرض هم محل نزاع نیست و ایشان (صاحب **مواقف**) بیان کردند کسانی که حسن و قبح را به معنای مصلحت و مفسده می‌گیرند نیز به همین معنا بر می‌گردد.

ایشان محل نزاع را در حسن و قبح به معنای مدح و ذم دانستند؛ یعنی اگر فاعلی فعلی را انجام داد، با قطع نظر از اینکه شارع آن فعل را واجب کرده باشد یا حرام، آیا خود عقل می‌تواند درک کند که در فعل جهت محسنه‌ای و مجود دارد و فاعل آن استحقاق مدح دارد، یا اینکه مسأله مدح و ذم چیزی نیست که عقل بتواند آن را درک کند؛ بلکه زمام این که افعال انسان استحقاق مدح دارد یا ندارد، به ید شارع است و شارع است که باید این استحقاق را بیان کند. تا اینجا محل نزاع روشن است.

ارتباط حسن و قبح در این بحث با مصلحت و مفسده

اما قبل از این که سراغ ادله برویم، باید مقداری بحث را روشن‌تر و دقیق‌تر کنیم. عنوان مسأله این است که آیا اصلاً حسن و قبح در ما نحن فیه می‌تواند به باب مصلحت و مفسده ارتباط داشته باشد یا اینکه مسأله مصلحت و مفسده بحث دیگری است که ارتباطی به بحث حسن و قبح عقلی ندارد و دارای نزاع دیگری است؟ هنگامی که نزاع بین طرفین (اشاعره و معتزله) را می‌بینیم، اولاً در کلمات اینها دو نزاع وجود دارد: یکی این که آیا احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است یا خیر؟ معتزله (عدلیه و امامیه) قائل هستند به این که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است؛ اگر شاعر مقدس فعلی را واجب کند، به خاطر مصلحتی است که دارد؛ و یا اگر فعلی را حرام کند، به خاطر مفسده‌ای است که دارد؛ اما اشاعره قائل هستند به اینکه احکام تابع مصالح و مفاسد نیست.

دوم آن که نزاع در حسن و قبح عقلی، نزاع دیگری است؛ اینطور نیست که بگوئیم اینجا يك نزاع است. اگر در ما نحن فیه

بخواهیم حسن را به معنای مصلحت بگیریم و بگوئیم حسن یعنی چیزی که دارای مصلحت است و قبیح یعنی چیزی که دارای مفسده است، نتیجه‌اش این می‌شود که باید دو نزاع، واقعاً يك نزاع باشد؛ در حالی که با مراجعه به کتب کلامی، معلوم می‌شود که اینجا هم دو نزاع مستقل است و هم ادله‌ای که برای ادعایشان در هر کدام از این دو نزاع ذکر کرده‌اند، با دیگری مختلف است. ثانیاً خود عنوان حسن و قبح در نزد عقلا و اهل لسان، عنوانی است که مرتبط به يك فاعل است؛ به این معنا که اگر کسی فعلی را انجام ندهد، عنوان حسن و قبیح در اینجا صدق نمی‌کند؛ نمی‌توان گفت این فعل حسن یا این فاعل حسن. بخلاف باب مصلحت و مفسده که فعل با قطع نظر از اینکه فاعل آن را انجام دهد، خودش دارای مصلحت یا مفسده است. اینهم شاهد دوم بر این که نزاع‌ها متعدد است.

نظر مرحوم شهید صدر

مرحوم شهید صدر نیز بر حسب آنچه که در کتاب **مباحث الاصول** آمده، همین نظر را دارند؛ می‌فرمایند: بحث حسن و قبح عقلی با مسأله مصلحت و مفسده ارتباطی ندارد. ایشان ابتدا مصلحت و مفسده را معنا می‌کنند که مصلحت یعنی کمال؛ و مفسده یعنی نقص. سپس احتمالاتی را مطرح کرده‌اند که این کمال برای چیست؛

يك احتمال اینکه کمال برای یکی از قوای باطنی باشد؛ ما قوای متعدد مثل قوه عاقله، مخیله، غضبیه و شهویه داریم؛ حال، يك وقت می‌گوئیم يك چیزی کمال است، یعنی بالنسبة إلى قوه من القوا کمال است.

احتمال دوم، کمال و نقص بالنسبة إلى خود نفس بشری باشد؛ یعنی بالنسبة إلى النفس مجموعاً یا عنوان کمال برای نفس را دارد و یا نقص را.

احتمال سوم کمال و نقص و مصلحت و مفسده را به حسب نوع در نظر بگیریم؛ احتمال اول و دوم مربوط به شخص بود؛ مصلحت و مفسده شخصی مراد بود، اما در احتمال سوم ملاک کمال این است که مصلحت و مفسده برای نوع بشر باشد.

ایشان فرمودند: از این سه حال خارج نیست؛ و حسن و قبح عقلی با هیچ کدام از اینها نمی‌تواند ارتباط داشته باشد. اما احتمال اول که بگوئیم مقصود مصلحت و مفسده شخصی است و کمال لقوة من القوى مراد است؛ اینجا یا این مصلحت و مفسده علت تامه است برای این که عمل را انجام دهیم و یا عنوان علت تامه را ندارد و عنوان مقتضی دارد؛ اگر بخواهد چیزی که مربوط به يك قوه خاصی از قوای نفس است، علت تامه برای حسن یا قبح باشد، لازمه‌اش این است که هر کسی دائماً کاری‌های مربوط به کمال و نقص آن قوه را انجام بدهد.

اگر علت تامه است، انسان باید همیشه افعال دارای مصلحت را انجام بدهد و دائماً افعال دارای مفسده را ترک کند؛ در حالی که این بین الفساد است. باقی می‌ماند که بگوئیم مصلحت و مفسده مقتضی است برای اینکه قوه کامل یا ناقص باشد؛ وقتی مقتضی شد، یعنی داعی است و بنابراین، امور دیگر هم دخالت دارد.

شهید صدر می‌فرماید دلیل ما بر این که بین مصلحت و مفسده‌ای که مقتضی است و حسن و قبحی که در مانحن فیه هست، فرق وجود دارد، این است که انسانی که مدرک حسن و قبح است، بین يك فعلی که اعتقاد به قبح آن دارد و بین فعلی که خلاف مصلحت او هست، فرق می‌گذارد. مثال می‌زنند به کسی که اعتقاد دارد دخانیات و تدخین خلاف مصلحتش است و برای او ضرر دارد؛ اگر شخص این عمل را انجام دهد، اینگونه نیست که در عالم نفس خودش خجالت زده شود و بگوید من کار قبیحی را انجام دادم؛ اما کسی که سرّ برادر مؤمنش را فاش می‌کند - فرض هم کنید که بر خلاف مصلحت خودش هم نیست و شاید به مصلحتش هم باشد -، وقتی به وجدانش مراجعه می‌کند، می‌گوید که من کار قبیحی انجام داده‌ام و در نزد وجدانش، خودش را آدم خائنی تلقی می‌کند.

ایشان می‌فرماید: همین مقدار کافی است که ما بگوئیم بین حسن و قبح عقلی، و مصلحت و مفسده شخصی اگر مربوط به قوه من القوا باشد، فرق است. اما احتمال دوّم که مصلحت للنفس البشر (مجویع قوا و نفس انسانی) است، ایشان می‌فرماید: اگر حسن و قبح به معنای این مصلحت و مفسده باشد، یعنی بگوئیم چیزی که مصلحت برای نفس بشر است، حسن می‌باشد و چیزی که مفسده برای نفس است، قبیح است، لازمه‌اش این است که حسن و قبح در طول مصلحت و مفسده باشد؛ یعنی چون این عمل مصلحت برای نفس انسان است، حسن است و چون مفسده برای نفس این انسان است، قبیح است.

بنابراین، باید حسن و قبح بعد از مرحله مصلحت و مفسده و متأخر از آن باشد؛ در حالی که واقعاً اینطور نیست و حسن و قبح در طول مصلحت و مفسده نیست.

سپس اضافه می‌کنند که اگر ما حسن و قبح را به معنای مصلحت و مفسده این چنینی بگیریم، باید در هر موردی کسر و انکسار کرده و قواعد باب تزاحم را جاری کنیم، بگوئیم شخصی که سرّ برادر مؤمنش را فاش کرده، این آدم از این نظر که مفسده دارد برای نفس خودش، چون این نفس تاکنون نفس پاکی بود که کتمان سرّ کرده بود، حالا آمده این کتمان سرّش را کنار گذاشته، می‌شود مفسده؛ از طرف دیگر، اگر کسی سرّ برادر مؤمنش را فاش کند برای اینکه می‌خواهد به يك علمی از علوم برسد، می‌فرمایند اگر اینجا مسأله مصلحت و مفسده باشد، باید تزاحم جاری شود؛ بگوئیم کدام يك از اینها اقوا ملاکاً از دیگری است؟ آیا مقدار مفسده بیشتر است یا مقدار مصلحت؟

مرحوم شهید صدر شبیه همین مطلب را در فرض سوم نیز می‌فرمایند؛ در آنجا می‌گوید: اگر ما به يك فعلی مصلحت لنوع البشر یا مفسده لنوع البشر باید قواعد باب تزاحم را جاری کنیم، در حالی که احدی در باب حسن و قبح عقلی مسائل تزاحم را مطرح نمی‌کند.

به عبارت دیگر، روح این فرمایش ایشان بر می‌گردد به همان مطلب اولی که ما عرض کردیم؛ مبنی بر اینکه ما اگر بخواهیم مصالح و مفاصد را بگوئیم، مصالح و مفاصد می‌رود در عالم ملاکات، تزاحم ملاکی درست می‌شود که شارع باید سبک و سنگین کند و ببیند که این ملاک، مصلحتش بیشتر است یا مفسده‌اش؛ اما در باب حسن و قبح، این تزاحم و این کسر و انکسار وجود ندارد. لذا، ایشان می‌فرماید: به نظر ما تردیدی نیست که بحث حسن و قبح ربطی به باب مصلحت و مفسده ندارد. و این مطلب ایشان، مطلب صحیحی است. نتیجه این شد که با این فرمایش ایشان، ما سه بیان ذکر کردیم که در مانحن فیه، حسن و قبح ارتباطی به باب مصلحت و مفسده ندارد.

بیان مرحوم آخوند در معنای حسن و قبح

مطلب دیگر این است که مرحوم آخوند خراسانی حسن و قبح را به معنای ملائمت با قوه عاقله و منافرت با قوه عاقله تفسیر کرده‌اند؛ باید ببینیم که اولاً بیان مرحوم آخوند چیست؟ و ثانیاً آیا بیان ایشان درست است یا نه؟ مرحوم آخوند این بیان را در کفایه ندارند و بلکه آن را در کتاب فوائد ذکر کرده‌اند. ایشان ابتدا مطلبی را که فلاسفه دارند، بیان کرده و تحقیقاً آن را پذیرفته‌اند. فلاسفه (کسانی که قائل به اصالت الوجود هستند) می‌گویند وجود خیر محض است و در آن نقص و شرّ و بدی نیست.

اگر ما دیدیم در یک وجودی مقداری شرور و نواقص وجود دارد، برای این است که این وجود مقارن با برخی از اعدام شده است؛ عدم شرّ محض و شرّ صرف است؛ و اگر عدمی دیده شد که يك آثار خوب و خیری بر آن بار می‌شود، برای این است که مقارن با بعضی از امور وجودیه شده است. فلاسفه می‌گویند **كلّ ما كان الوجود اوسع كان الخير اكثر**، هر کسی که وجود او قوی‌تر و وسیع‌تر است، خیرش بیشتر است.

خیر وجود نبات از وجود جماد بیشتر است و خیر وجود نبات نسبت به حیوان کمتر است و خیر وجود حیوان از انسان کمتر، انسان از ملک کمتر و همینطور تا برسیم به واجب الوجود من جمیع الجهات که خیر مطلق و خیر محض است.

مرحوم آخوند خراسانی این مطلب فلسفی را که مربوط به وجود تکوینی اشیا است، بر افعال بشر منطبق کرده و فرمودند: هر فعلی که جانب وجود در آن وسیع‌تر باشد، خیریتش بیشتر است؛ و هر فعلی که جانب عدم در آن بیشتر باشد، اکثر شرّ است. سپس بیان کرده‌اند که نفس ما دارای قوای متعدد است؛ هر قوه‌ای اگر چیزی که ملائم و مناسب با خودش هست را ادراک کند، انبساط پیدا می‌کند؛ و اگر چیزی که منافر با آن است را ادراک کند، تزجّر و ناراحتی پیدا می‌کند.

مثلاً قوه باصره انسان وقتی منظره زیبایی را می‌بیند، انسان انبساط پیدا می‌کند و شاد می‌شود؛ اما هنگامی که يك منظره بسیار بدی را می‌بیند، تزجّر و ناراحتی پیدا می‌کند؛ و همینطور است در مورد قوه شامه و سایر قوا؛ اگر قوه عاقله انسان چیزی ملائم با خودش را ادراک کند، انسان انبساط پیدا می‌کند؛ و اگر ادراک کند چیزی که منافر با آن هست، ناراحتی پیدا می‌کند. فرموده‌اند: حسن یعنی ادراک قوه عاقله چیزی را که ملائم با آن است؛ و قبیح یعنی این که قوه عاقله ادراک کند چیزی را که منافر با قوه عاقله است.

این خلاصه بیان مرحوم آخوند. مرحوم شهید صدر کلام آخوند را نقل می‌کند، و از ایشان خیلی هم تجلیل می‌کند؛ می‌فرماید: این کلام **من ألفت ما ذكره الأصوليون** است؛ لطیف‌ترین چیزی است که تاکنون در بین اصولیون مطرح شده است؛ امّا طبق عبارتی که از مواقف ذکر کردیم، اصل ملائمت و منافرت در کلمات متکلمین هست، لیکن مرحوم آخوند ملائمت و منافرت را با سیاق دیگر و با شکل دیگری بیان کرده است

شما کلام آخوند و کلام مرحوم آقای صدر در **مباحث الأصول** صفحه 500 به بعد را ملاحظه کنید؛ مرحوم آقای صدر اشکالاتی به مرحوم آخوند دارد و می‌فرماید با اینکه این بیان لطیف‌ترین کلامی است که در میان اصولیین بیان شده است، امّا **لا يرجع من المحصل**؛ اشکالات ایشان را دقت کنید؛ فردا عرض می‌کنیم.